



## درباره فیلم سینمایی «احمد»

### شهدا شرمنده‌ایم



محمد قربانی منتقد

چیزی که در جریان فیلمسازی ارگان‌ها و نهادها طی سال‌های اخیر دیده‌ایم، بیش و پیش از ادای احترام به شهدا، دوستی خاله خرسه‌وار یا این ستاره‌های تاریخ معاصر است. در اغلب فیلم‌های اینجینتی، شاهد هدر شدن ستاره‌های تاریخ معاصرمان به پای بودجه‌های بی‌حساب و کتاب نفتی بوده‌ایم. «احمد» یکی از همان فیلم‌ها و شهید احمد کاظمی یکی از آن ستاره‌هاست. فیلم قرار است راوی فرماندهی احمد کاظمی در جریان کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان بم باشد. اینجاست که دوربین قبل از فرود کاظمی در بم، باید ما را به او نزدیک کند. اما چه اتفاقی می‌افتد؟ دوربین از نزدیک شدن به او می‌ترسد و بعد از خبر نابودی کامل بم، کاظمی را از بغل نشان‌مان می‌دهد. کاظمی برای نگاه انداختن به ویرانه‌های بم، به کابین خلبانان می‌رود و به جای آنکه شهر را از p0v و ببینیم، این اتفاق از نقطه‌نظر کمک‌خلبان به تصویر کشیده می‌شود. به جایش کاظمی از خلبان می‌خواهد بالای آرگ بم پرواز کند تا ببیند «چه بلایی بر سر این بافت تاریخی سه هزار ساله آمده.. اینجاست که اولین نما از نگاه کاظمی را داریم. از همین جا تکلیفم با فیلم مشخص شد، مفیدم قرار است به جای کاظمی و به بهانه او، شعارهای فیلمساز و ارگان سازنده را بشنوم. فیلمساز در این موقعیت به دنبال نشان دادن فرهنگ دوستی شخص کاظمی نیست، بلکه - خواسته یا ناخواسته - برای کسانی تبلیغ می‌کند که از احمد و احمدها می‌خورند و به ژست فرهنگی و ملی نیاز دارند. وقتی کاظمی اولین بار با مردم مواجه می‌شود، دوربین به جای نمایش وضعیت زلزله‌زدگان از نگاه احمد، باز هم درگیر خود اوست و از نگاه‌هایش، خیلی دیر به مردم کات می‌زند. انگار آنچه کاظمی را می‌سازد، گرم بازبرگر است، نه کتشمندی و عملگرایی او. علاوه بر این، تاکید روی پلاستیک چهره کاظمی، گرفتنش از بغل، فولو کردنش در موقعیت‌هایی که سوره اصلی خود اوست و.. نشان می‌دهد فیلمساز به اینکه دارد کاظمی را به تصویر می‌کشد، مطمئن نیست. آنچه از احمد در بین مجروحان می‌بینیم، نه فردی مقتدر و مدیر که آدمی مستأصل و منفعل است، چه‌رایی که هیچ شباهتی به شهید احمد کاظمی - فاتح خرمشهر - ندارد و بیشتر شبیه مدیران امروزی است. این

نکته که شهدای ما در سینما، بیشتر به مدیران شباهت دارند تا خودشان، اصل ماجراست و جای بحث مفصل دارد. کاظمی برخلاف ادعای فیلم، صرفاً به کمک‌های دولتی چشم دوخته و هیچ راه‌حلی ارائه نمی‌دهد. تنها کاری که از دستش برمی‌آید، این است که خاک گل‌دان شکسته را جمع کند. وه که چه شهیدی و چه تصویری! هنوز آن تک فریم چمران در دشت کنار یک گل آفتابگردان، از همه فیلم‌های حضرات جلوتر است.

فیلم یک دعوا و دوگانه‌ای هم مطرح می‌کند که خیلی عقب‌مانده و خام است. وقتی کاظمی هیچ راه‌حلی برای مدیریت بحران ندارد، چرا باید در دعوی نماینده دولت - که مدام از تخصص می‌گوید- و جانباز همراه کاظمی، حق را به جانباز بدیم؟ کاظمی چه مدیریت جهادی‌ای دارد که تماشاگر را طرفدار این نوع مدیریت کند؟ می‌بینید در سینما چطور یک فیلم بد می‌تواند علیه خودش عمل کند؟ کاظمی در آن بحران صرفاً به اندازه یک امدادگر کنش دارد که آن‌ها با کارگردانی مبتدی فیلم، هدر رفته است. مثل جایی که احمد در حال انتقال یک مجروح به هواپیماست و دوربین در لانگ‌شات ایستاده و از پشت سر او را می‌گیرد. جالب اینجاست که نهایتاً وضعیت با نقشه مهندس «علم‌گرا» مدیریت می‌شود. مهندس که متاثر از «شخصیت» کاظمی، «متحول» می‌شود. فیلمساز بی‌آنکه کاظمی را بسازد، روی تاثیر «شخصیت» او بر مهندس مدیریت بحران، خانم دکتر، مرد چاقوکش و روحانی تاکید می‌کند. تاثیری که بسیار باسمه‌ای است و تمهیدی خام است برای تحول ابلهانه و فرمایشی افراد. در انتها و در ادامه وقوف فیلمساز بر بی‌خاصیتی فیلمش، ناگهان کاظمی یک عملیات هوایی را به همراه هم‌زمان قدیمش فرماندهی می‌کند که مال این فیلم نیست. گویی فیلمساز ناخودآگاه باور ندارد که کاظمی مدیریت بحران بلد است و برای نشان دادن توانمندی‌های کاظمی، ناگهان ما را به دفاع مقدس می‌برد. البته در آن عملیات هم خبری از رهبری و مدیریت کاظمی نیست. فیلمساز می‌خواهد بگوید عملیات با امداد الهی اتفاق افتاده است، اما این امداد دراماتیک نمی‌شود. ایرادهای فیلم بی‌شمار است و بیش از این حوصله شرح غصه نیست، فقط این را در انتها بگویم که به عنوان عضوی از سینمای ایران، بابت فیلم‌های سال‌های اخیر با محوریت شخصیت‌های دفاع مقدس، شرمندۀ شهدا هستیم.

## درباره فیلم «احمد» که نمایشی از پرتزه شهید کاظمی در دوره بعد از جنگ است

### یک گام به جلو و یک گام به عقب



میلاد جلیل‌زاده منتقد فرهنگ

پرتزه‌ترین شمالی‌لی که از شهید احمد کاظمی در ذهن اکثر مخاطبان ایرانی نقش بسته، صوتی است نه تصویری. اتفاقاً مربوط به جایی می‌شود که او سال‌های ۱۳۶۰ در بی‌سیم خبر فتح خرمشهر را می‌دهد و آنکه در سویی دیگری بی‌سیم صدایش را می‌شنود، مرتب فکر می‌کند که اشتباه شنیده و سوالش را تکرار می‌کند. این شمالیل باشکوه و نمایان حتی برای کسانی که همگی بعد از آن تاریخ به دنیا آمده‌اند، بسیار ارزشمند است. صدای دیگری که احمد کاظمی را در خاطره‌ها زنده نگه داشته مکالمه او با مهدی باکری، لحظاتی قبل از شهادت است. باکری می‌گوید «احمد نیستی که ببینی اینجا چقدر قشنگ است» و رفیقش را دعوت می‌کند که به همان جا برود. این لحظات پر از احساس در فیلم «موقعیت مهدی» هم بازسازی شده‌اند و برای نسل جدید آشنا هستند. حالا سینما‌غراست اولین تصویر از مردی که تنها با صدایش تا این اندازه باشکوه در ذهن مخاطبان نقش بسته بود را نمایش دهد و برای همین فیلمساز کار سختی در پیش دارد. امیرعباس ربیعی به جای روزهای پر التهاب جنگ، سراغ زلزله هم رفته تا شخصیت جهادی حاج احمد را خارج از میدان جنگ و در میدان امداد و نجات نشان دهد. این انتخاب برای اولین تصویر سینمایی از احمد کاظمی به نظر مناسب نمی‌رسد.

شخصیت حماسی او را حداقل پای دیوار مسجد جامع خرمشهر ببینند یا در میدان‌های دیگر کنار سالیمانی و همت و زین‌الدین و باکری. اگر هنوز حضور احمد کاظمی در خرمشهر و مجنون و چندین و چند جبهه حماسی دیگر را نشان ندادند، نمایش اولین تصویر او در حالی که دنبال پتو می‌گردد، توی ذوق مخاطب می‌زند و اهمیت همان کار امداد و نجات هم به چشم نخواهد آمد.

بنابراین قبل از اینکه هر سخنی راجع به ویژگی‌های فنی فیلمی مثل احمد به میان بیاید، می‌توان درباره این حرف زد که انتخاب این مقطع دوازده ساله از عمر شهید کاظمی برای نمایش اولین پرتزه سینمایی از او اشتباه است. خود این انتخاب با جازه فرم کار محسوب می‌شوند. وقتی کوپریک می‌خواهد سیاست‌های نظامی آمریکا را زیر سوال ببرد، در «غلاف تمام فیزی» سراغ حضور این کشور در ویتنام می‌رود و وقتی اسپیلبرگ می‌خواهد از این سیاست‌های نظامی دفاع کند، باید سراغ ساحل ترماندی و نبرد آمریکایی‌ها با هیتلر برود و نجات سربازان «



## علم‌ستیزی و منطق‌گریزی آشکار



مهران زارعیان منتقد

موقعیتی را تصور کنید که مردم مجروح زلزله‌زده در سرمای ششی در دی ماه کویر که نه پتو دارند و نه چادر، در انتظار آمدن هواپیما برای انتقال به مراکز درمانی در شهرهای بزرگ هستند و حاج احمد کاظمی در بجه‌موضع مدیریت اوضاع یک روحانی جوان را در حال قرآن خواندن می‌بینند و او می‌گوید که کار موثرتری انجام بده؛ چه کاری؟ برو روی یک ماشین بایست و از طریق بلندگویایی که وایته‌ها دارند، مردم را نسبت به توسل و امید به الطاف الهی آگاه کن تا روحیه خود را حفظ کنند! این یک سکانس نمونه‌ای از فیلم «احمد» است که داعیه این را دارد که محاسبه‌گری منطقی، حرف علمی و مدیریت ستادی به درد نمی‌خورد و فقط «حضور در صحنه»، «کار جهادی» و «میدان» دوی هر درد و مشکلی است. مشکل اساسی فیلم این است که همین موضع منطق‌گریز و علم‌ستیزانه را به خاطر نشناختن سوره و ناآشنایی با پیش‌نیازهای فنی موضوعی که بدان می‌پردازد، به‌ناشنایانه‌ترین شکل ممکن بیان می‌کند و اساساً نقض غرض است. بارها در طول فیلم در اوج بحران زلزله هم موقعیت‌هایی می‌بینیم که آشکار است نمی‌بایست اولویت و دغدغه باشد. مثلاً در جایی از فیلم مردی که در امداد کمک کرده دنبال این است که مادر خودش را همراه مجروحان اولویت دار با هواپیما منتقل کند که با مخالفت تند (در حد زد و خورد) حاج احمد کاظمی مواجه می‌شود. طبیعتاً توقع داریم قاطعیت این فرمانده عملگرا که تلفن مادر خود را به خاطر وضعیت بحرانی شهر جواب نمی‌دهد، ببینیم ولی در کمال تعجب وقتی حاج احمد می‌فهمد که پیرزن آرزایمر دارد، گویی یادش می‌رود که هواپیما مخصوص مجروحان اولویت دار است و رضایت می‌دهد تا پیرزن به هوای زیارت امام رضا (ع) به مشهد برود! اصلا یک پیرزن آرزایمری چرا باید از بستگانش جدا شود و به شهر دوری برود؟ چرا حاج احمد کاظمی از دل مدیریت بحران باید فراخوانده شود تا ناله‌های یک دختر بیچه به سبب مرگ مادرش را ببیند آن هم زمانی که ده‌ها و چه بسا صد‌ها مجروح و آسیب‌دیده

با شرایط مشابه وجود دارد؟ چرا خانم دکتر صدر در هنگامی که حاج احمد کاظمی درباره ضرورت اولویت‌بندی مجروحان و انتقال آنها حرف می‌زند، نگران یافتن نرخ بخیع است؟ چرا دکتر رهنما باید با خانم دکتر درباره حرف گوش ندادن حاج احمد کاظمی غر بزند؟ چرا در زمانی که صحبت از عجله (در سطح ثانیه) برای انتقال مجروحان مطرح است، حاج احمد به گل‌دان‌ها رسیدگی می‌کند؟ حتی مسأله آوردن پتو به نظر آنقدر نمی‌تواند دشوار و پیچیده باشد که نیاز باشد زنده‌ترین خلبانان نظامی کشور (در سطح سرهنگ) جان خود و امنیت هلی‌کوپترهایشان را به خطر بیندازند و باید محدود در شب برای آوردن پتو خط‌کنند و اصلی‌ترین تعلیق فیلم بر سر چنین موضوعی شکل بگیرد. شخصیت دکتر رهنما که نماد علم و تصمیم‌محاسبات کارشناسی است، در فیلم به‌طور آزارنده‌ای تحقیر می‌شود، هم فحش می‌شوند (درحالی‌که حرف منطقی می‌زند) و هم بی‌دلیل و باسمه‌ای تمام حرف‌هایش را پس می‌گیرد و در انتها نیز دفتر طرح و برنامه‌اش را پاره می‌کند تا برای دختر بیچه داغ‌دیده موشک درست کند و او را سرگرم کند! فیلم به همین هم بسنده نمی‌کند و او را درحالی‌که ادای اسب را برای دخترک درمی‌آورد حسابی تحقیر می‌کند تا موضع علم‌ستیزانه خود را به درجه‌اعلی برساند! فیلم در بازنامه‌ی پرتزه شهید احمد کاظمی چندان موفق نیست، بخشی به خاطر بازی ضعیف بازیگر این نقش است که جز شباهت چهره هیچ مزیت دیگری نتوانسته در بازی‌اش نشان دهد. از طرفی شاید انتخاب مقطع زلزله هم برای ارائه تصویری از حاج احمد از ابتدا مناسب نبوده و ظرفیت ممتازی برای نشان دادن ابعاد شخصیتی و کاریزماتیک او نداشته است و در نهایت هم به دلیل موقعیت‌های ساده‌انگاره و نشناختن درست سوره که مصداقش را بالاتر اشاره کردم چه بسا پتانسیل گفت که احمد در بازنامه‌ی شمالی شهید کاظمی معکوس عمل کرده و به جای آنکه ارزش‌ها را ترویج دهد، نقض غرض می‌کند. بهتر است سازندگان احمد نه نمونه‌های موفق تاریخ سینما، بلکه فیلم ارگانی دیگری به نام «منصور» را که درباره شهید ستاری ساخته شده ببینند و سینما به مثابه رسانه از منصور بیاموزند.

## یک بحث توییتری



محمدسجاد حمیدی منتقد

«احمد» مانند یک بحث توییتری طولانی در طرفداری یا مخالفت با مسأله «مدیریت جهادی» است. واضح است فیلمساز موضوع فیلمش را حس نکرده و نمی‌شناسد لذا سطح دیالوگ‌ها و استدلال‌های دو گروه در حد همان بحث‌های توییتری، ساده‌انگاره است. احمد درباره وقایع پس از زلزله بم و کمک شهید احمد کاظمی به مردم زلزله‌زده است. علی‌القاعده فیلم باید برای این مردم احترامی قائل باشد که قهرمانانش را به نجات‌آنها می‌فرستد اما کاملاً برعکس، فیلم نه تنها احترامی برای مردم بم قائل نیست که از آنها در جهت گدایی‌اشک، استفاده «ایزازی» می‌کند. اولین مواجهه تماشاگر با مردم در سکانس پیاده شدن حاج احمد از هواپیما است. در این لحظه دوربین مردم را شبیه به زامبی‌هایی ترسیم می‌کند که از جای خود برمی‌خیزند و به سمت حاج احمد هجوم می‌برند. در جای دیگر فیلم، یک نمای مسترشات از ورود هواپیما به فرودگاه هست که در آن، مردم در یک سمت هواپیما و بیابانی پر از بوته‌های خار در دیگر سمت هواپیما قرار دارد. در این نما، مردم کاملاً شبیه به بوته‌های خار نشان داده می‌شوند و این میزانسن، گویی در جهت تحقیر مردم است. گرم‌های اغراق‌شده و خون و گل پاشی به صورت بازیگران، کمکی به ایجاد سمپاتی نسبت به مردم نمی‌کند که هیچ، تماشاگر را هرچه بیشتر از آنها دور می‌کند. فیلم حتی تلاش هم نمی‌کند تا حداقل یک کاراکتر در بین مردم مجروح خلق کند و برخوردش با مردم کاملاً عام است. به صحنه‌ای که دخترک بر سر پیکر مادرش زار می‌زند دقت کنیم. در این موقعیت شخصیت هیچ‌کدام از مادر و دختر معرفی نشده و فیلم صرفاً با توسل به مفهوم عامی که از «مادر» و «دختر» در ذهن بیننده وجود دارد، تلاش می‌کند از آنها اشک بگیرد. دوربین نیز اصلاً خویششان در نیست و چندین بار نماهای طولانی از این عزاداری می‌گیرد تا مطمئن شود کسی بدون اشک ریختن سالن سینما را ترک نکند.

مسأله اصلی فیلم مواجهه کاراکتر مهندس و حاج احمد، به عنوان «نماد»‌های مدیریت علمی مدرن و مدیریت جهادی است. مهندس در ابتدا اعلام می‌کند که طبق محاسبات، با این تعداد هواپیما ۵ روز طول می‌کشد تا مردم از بم خارج شوند اما حاجی اصرار دارد این عمل باید در یک روز انجام شود و این کار قابل انجام هست، پرده دوم بر است از بحث‌های سطحی و طولانی مهندس با حاجی و همفکرانش. هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای از طرف تیم حاجی در مخالفت با مهندس و ممکن بودن تخلیه بم در یک روز ارائه نمی‌شود. بدتر آنکه عباس، یکی از همفکران حاجی، با توهم‌هایی زننده در مقابل مهندس می‌ایستد و تیم «مدیریت جهادی» را آنتی پاتیک می‌کند. با تمام اینها کاراکتر مهندس با سفارش مخصوص جناب فیلمنامه‌نویس دچار تحول شخصیتی شده، کت خود را درمی‌آورد و وارد تیم حاجی می‌شود. در نهایت هم، نمی‌دانیم چطور اما بم در یک روز تخلیه می‌شود! یکی از کاراکترهایی که می‌توانست فیلم را نجات دهد، کاراکتر دکتر صدر است که به عنوان یک یک زبمی قوی، درحال کمک به مجروحان است. فیلم در یک سوم پایانی خود ناگهان بدون زمینه قبلی و البته صرفاً در دیالوگ به مخاطب اطلاع می‌دهد که بیچه این زن در زیر آوار است و او از فرزندش گذشته تا به مردم کمک کند. داده شدن این اطلاعات در ابتدای فیلم، می‌توانست عمل کاراکتر در سراسر داستان را معنادار کند. او صرفاً یک دکتر نیست که درحال مداوا باشد، بلکه یک مادر فداکار است که خدمت عمومی را بر نفع شخصی ترجیح می‌دهد. اگر این اطلاعات در ابتدای فیلم داده می‌شد و همچنین به صورت سینمایی و نه صرفاً در دیالوگ، به مخاطب انتقال می‌یافت، کاراکتر دکتر می‌توانست یکی از بهترین توضیح‌دهنده‌ها برای «مدیریت جهادی» باشد. احمد نیز در کنار آثاری قرار می‌گیرد که میلیاردها تومان بودجه را هدر می‌دهند و نه تنها خدمتی به شهید مورد نظرشان نمی‌کنند، که بیشتر موجب وهن شخصیت او می‌شوند. ای‌کاش روزی مدیران دولتی سینمایی یاد بگیرند که باید با وسواس بیشتری بودجه عمومی را خرج کنند.